

از راه قشون کشی و غارت مناطق همجوار و آوردن مقداری غنیمت و اسیر، موقتاً به مشکلات اقتصادی پایان می‌داد. در دورهٔ سلاجقه، هر وقت حکومت مرکزی به یکی از فئودالها و اسرای بزرگ مظنون می‌شد، حوزهٔ مأسوریت او را تغییر می‌داد.^۱

طبقات سرفه و ممتاز ایران، چنانکه یادآور شدیم، بعلمت استبداد نامحدود سلاطین و فقدان امنیت مالی و جانی، گاه قسمتی از طلاها و ذخایر خود را در خانه مخفی می‌کردند، تا اگر اسوالشان مصادره شد، ذخیره‌ای داشته باشند. ژان گوره می‌نویسد: «رجال دربار و اشراف ایران در تمام ادوار تاریخ، قسمتی از ثروت خود را مبدل به طلا می‌کردند و در زمین دفن می‌نمودند؛ چون می‌ترسیدند روزی شاه نسبت به آنها خشمگین شود و اسلاکشان را ضبط نماید، و در آن روز نخواهد توانست ذخایر آنها را که از محل اختفای آن اطلاع ندارد ضبط کند. تادورهٔ شاه اسماعیل دوم، رجال دربار ایران طلای خود را در خانهٔ خویش دفن می‌کردند، ولی آن پادشاه جوان وقتی اسلاک یکی از درباریان را ضبط می‌نمود، دستور می‌داد که خانه‌اش را شخم بزنند، و کمتر اتفاق می‌افتاد که دینه‌ای به دست لیاورند. از آن موقع به بعد، رجال دربار ایران تجربه اندوختند و دیگر طلای خود را در خانه دفن نمی‌کردند و در تقاطعی مخفی می‌کردند که پادشاه وقت نتواند به مکان آنها پی ببرد.»^۲

نزول در وضع فئودالها

فئودالهای بزرگ، در ایران بعد از اسلام، وضع ثابتی نداشتند و قدرت سیاسی و اقتصادی آنان بر اثر حوادث گوناگون تاریخی و مبارزات فئودالی، متزلزل می‌شد، به این معنی که «در جنگهای فئودالی، اراضی و اسلاک اسیری به تصرف اسیر دیگر در می‌آمد و همزمان آن، قدرت سیاسی وی از میان می‌رفت. گاهی بر اثر هجوم و مهاجرت اقوام خارجی (که غالباً نظام اجتماعی آنها بر مبنای چادرنشینی و حشم‌داری بود) و ساکن شدن در اراضی ایران، رؤسای ایلات و خانهای طایفه‌ها خود بزودی تیولدار و صاحب زمینهای وسیع می‌شدند، و جای امیران «فئودال» سابق را می‌گرفتند، در همین دوره است که قدرتهای سیاسی سبب می‌شد که گروهی تنها بواسطه داشتن قدرت نظامی، صاحب زمین و تیول شوند.»^۳

در دوران بعد از اسلام، جنگ و ستیز بین قبایل کوچ‌نشین و جوامع شهری و روستایی مکرر به وقوع پیوسته است.

... این ستیز اسری ریشه‌دار بود و قرن‌ها در جامعه ما ادامه داشت. در این برخوردها قبایل کوچ‌نشین بعلمت داشتن مردان فراوان جنگی پیروز می‌شدند. غلبه نظام چادرنشینی به نظام شهری و روستایی در بیشتر موارد به تفوق سیاسی می‌انجامید، و چنانکه می‌دانیم، نظام چادرنشینی به جای تولید زراعی بر تولید شبانی استوار است. تاریخ ایران پر است از برخورد نظام چادرنشینی با روستا و شهر در

۱. تاریخ سلاجقه آسیای صغیر، پیشین، (قبل از انتشار).

۲. خواجه تاجدار، پیشین، ۱۶، ص ۱۸۸ (به اختصار).

۳. جامعه‌شناسی روستای ایران، پیشین، ص ۱۴ (به اختصار).

داخل کشور، و هجوم قبایل خارجی سکاها، ترکها، مغولها، تاتارها از شمال شرقی، و اعراب از جنوب و جنوب غربی.^۱

در دوره قرون وسطی، غالباً اسرا و فتودالهای بزرگ راه طغیان می‌رفتند، و گاه با سلطان وقت کوس برابری می‌زدند، در سلجوقنامه ابن-بی بی می‌خوانیم که «... چون مدتی بر دولت و سلطنت سلطان علاء الدین کیقباد گذشت... اسرای کبار چون امیرسیف‌الدین اینه... زین‌الدین بشاره امیرآخر، و مبارزالدین بهرامشاه امیرمجلس، و بهاء‌الدین قتلوچه به حکم قدمت و خدست و کمال ثروت و کثرت اتباع... بر سلطان تحکما می‌کردند، تا حدی که در مطبخ سلطان هر روز به جهت راتب خاص و عام، سی‌سرگوسفند مرتب بود و امیرسیف‌الدین را هر روز هشتاد سرگوسفند راتب مطبخ بودی.»^۲ «به این ترتیب سلطان علاء‌الدین و فتودالهای بزرگ در برابرهم صف آرای می‌کردند. یک بار سلطان از سر خشم گفته بود: «... درختان پیر (یعنی فتودالهای بزرگ) را قلع باید کرد و به جای ایشان، درختان جوان نشانند...»^۳

در مبارزه شدیدی که بین سلطان و اسرا در گرفته بود، سلطان با غدر و مکر بردشمنان خود پیروز شد و همه آنها را دستگیر کرد، امیرسیف‌الدین را به برجی بردند و سرش را از تن جدا کردند. زین‌الدین را در خانه‌ای محبوس کردند تا از گرسنگی جان سپرد، و بهاء‌الدین-قتلوچه را براسترپالان نشانند و به وضعی رقت بار به توقات روانه کردند.

فقدان امنیت فردی و اجتماعی، جسته جسته، در آثار ادبی نیز به چشم می‌خورد؛ مولوی می‌گوید:

از زبان این سه کم جنبان لب‌ت	در بیان این سه کم جنبان لب‌ت
کین سه را خصم است بسیار و عدو	کین سه را خصم است بسیار و عدو
ورنگوسی با یکی دو، الوداع	ورنگوسی با یکی دو، الوداع
از ذهاب و از ذهاب وز مذهب	از ذهاب و از ذهاب وز مذهب
در کمینت ایستد چون داند او	در کمینت ایستد چون داند او
کُل سیر جاوز الاثنین شاع	کُل سیر جاوز الاثنین شاع

مولوی

حدیث است از امام جعفرین محمد: «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک» یعنی، ثروت و مقصد و آیین خود را سکتوم دار. این حدیث معرف محیطی است که افراد در آن تأمین اجتماعی ندارند؛ یعنی کمابیش نماینده یک جامعه فتودالی است که در آن اثری از آزادی عقاید و افکار و تأمین فردی و اجتماعی نمی‌توان یافت.

در دوره فتودالیت، مخصوصاً در ایامی که حکومت مرکزی ضعیف بود، زد و خوردهای فتودالها با یکدیگر امنیت شهرها و بلوکات و آراش خلق را یکسره بریاد می‌داد «... هجوم برسواضع ولایات و بلوکات و اشتغال به نهب اموال، و هدم، بقاع، و تعرض بندگان خدای تعالی به غارت و تاراج، و غیر آن از منکرات...»^۴ غالباً به وقوع می‌پیوست.

۱. همان، ص ۳۲.

۲. انجبار سلاجقه (۳)، (مختصر سلجوقنامه ابن بی بی)، به اهتمام دکتر مشکور، ص ۱۱۱ (به اختصار).

۳. همان، ص ۱۱۴. ۴. دستورالکاتب فی تعیین المراقب، پیشین، ص ۵۰۳-۵۰۲.

در شیراز ناه، مکرر از بیدادگریهای نظامیان و زورمندان و عدم ثبات حیات اقتصادی مردم در این دوران، سخن رفته است... وضع و شریف را... از ساکن مألوفه به در می کشیدند و چون ظلمه در انواع غارات خان و مان مسلمانان و افشاء مغانم و غنایم دست گشوده داشتند، سوج غلزم غم، به اوج رسید... کسی که چاشت نداشت، بخروار گوهر داشت و آن که گوهر داشت بخروار، شام نداشت.^۱

در یکی از این جنگها که شیراز دستخوش تجاوز نظامیان قرار گرفته است، لويسنده شیراز ناه چنین می گوید: «مدت بیست روز بدین نوع در اندرون شهر شیراز، هر دو لشکر با یکدیگر به مبارزت و سلاجمت اقدام می نمودند. فریاد از نهاد خلق برخاسته، جمهور شیرازیان دست به دعای «لَا تَحْمِلُنَا لِطَاقَةِ لَنَا» بر داشتند. مثنی عوام سفله دست به تاراج بردند.»^۲

به حکایت نرشخی در قادیخ بخارا، حسن بن علاء سفدی مرد متمکنی بود که در بخارا مستغلات و عواید کلانی داشت. حفص بن هاشم، وزیر وقت، به کوشک مجلل او، که در شارستان قرار داشت، طمع کرد و اصرار ورزید که از حسن و کسان او بخرد. نمی فروختند، ایشان را «بند» کرد و عقوبت بسیار کرد، و هر هفته ایشان را به نزد یک خود می خواند و خریداری می کرد، و چون نمی فروختند، باز به زندان می انداخت و بر عقوبت می افزود؛ تا پانزده سال بر این درآمد و ایشان عقوبت و رنج می دیدند و املاک خود نمی فروختند، تا روزی حفص بن هاشم آنان را بخواند و گفت: روزگاری دراز شد تا شما در عقوبت مانده اید، آخر چه می یابید؟ حسن بن علاء گفت: یکی از سه چیز را می یابیم: یا تو بمیری، یا خداوندگار تو، و یا ما بمیریم. حفص بن هاشم فرمان داد تا آن روز بر بند عقوبت افزودند. یک ماه از این سخن بر نیامد که حسن بن طاهر بمرد و غوغا برخاست، و زندان بشکستند و حسن بن علاء با برادران خویش به بخارا بازگشت.^۳

املاک نازخاتون: تلاش غازان خان و وزیر باتدبیرش، خواجه رشیدالدین، در راه بهبود اوضاع اجتماعی و تأمین قضائی، چنانکه باید، مؤثر نیفتاد، و پس از سرگ این پادشاه نیکنهاد، در اواخر دوران فرمانروایی اولجایتو، خطیب همدان قبالة کهنه ای که به نام نازخاتون بود نزد امیرچوپان می برد و می گوید: در عصر هلاکو نازخاتون امیر کردستان را اسیر کرده و املاک او به اسرها کو از طریق ارث از آن شماس و می توانید تصرف کنید. امیرچوپان از این گفته استقبال می کند و املاک وسیعی را از مردم می گیرد. در جلد سوم حبیب السیر، ضمن توضیح این ماجرا می نویسد: «... امیرچوپان این سخن را کالنفش فی الحجر بر لوح دل نگاشته... چند موضع در قزوین و خرقان و همدان به تحت تصرف در آوردند... هر برزگری که از مالک سزرعه تفری داشت می گفت: این موضع داخل املاک نازخاتون است. لاجرم فریاد از نهاد خلایق بر آمد.»^۴

۱. مین الدین احمد نرکوب شیرازی، شیراز ناه، به کوشش دکتر اسماعیل واهظ حوادی.

۲. همان ۳. قادیخ بخارا، پیشین، ص ۵۲ (به اختصار).

۴. حبیب السیر، پیشین، ص ۱۳۳، ۲۰۸.

بعد از این تجاوزات دامنه دار، با کوشش خواجه رشیدالدین فضل الله و چندتن از خیرخواهان، امیرچوپان دست از دامنه تجاوز برداشت، ولی اطرافیان امیرچوپان و کسانی که لباس قضا و دیانت به تن داشتند، برای تحریک و برافروختن آتش حرص و آز امیرچوپان، نقشه دیگری کشیدند، و این بار:

خریطه کهنه ای که دو بیست تمسک شتمل بر اسباب و اسلک دوسه ولایت در آن نهاده بودند، نزد امیرچوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه می ساختیم، ناگاه این قبالات را که به اسم نازخاتون است، یافتیم. و امیرچوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلالتر تصور کرده، و کلاه او دست تصرف به مزارع و اسلک رعایا دراز کردند، و کار به جایی رسید که اسبابی را که به دوسه هزار دینار می ارزید مردم از وهم آنکه نگویند ملک نازخاتون بوده به دوسه دینار می فروختند. لاجرم، آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد...^۱

این توطئه ضدبشری نیز که به تحریک «اهل دیانت» آغاز شده بود، با پایمردی خواجه-علیشاه جیلان و تسلیم ولایتی در خاک روم به امیرچوپان حریص، پایان یافت.

پس از حمله مغول، مخصوصاً در اواخر دوره ایلخانان، امنیت و ثبات سیاسی و اجتماعی از ایران رخت بر بست. هر کس قدرت و سپاهی داشت بر مردم چیره می شد و از قتل و غارت ابایی نداشت. در قادیخ-

نمونه ای دیگر از بی ثباتی اوضاع

نامه هرات، می خوانیم که در شهر سنه ثمان و ثمانین و ستمانه، ایاجی نکودری با ده هزار سران جنگی به رودخانه هرات مقام کرد. این سرد ماجراجوی، پس از چند روز، ندا در داد که «.. نماز شام را باید که تماس خلق از شهر بیرون روند. روز دیگر، سپاه ایاجی دست به غارت بر آوردند و مردم را اسیر کردند. طایفه در حصار اختیارالدین بماندند، و گروهی در گنبد سلطان سعید... قومی از متعلقان امیر نوروز، و دیگر باقی خلق را اسیر کردند، و فرزندان را از مادران جدا کردند و از بیدادی و ناپاکی و دست درازی آن قوم ستمگر، بندگان خدای... مقهور گشتند، و از اطفال و عیال جدا ماندند و سرو پا برهنه، قدم در راه نهادند... پانصد سوار بفرستاد تا خلقی را که به اطراف رفته باشد غارت کنند. قریب پانصد تن را در راه اسفرا بگرفتند. بعد از آن، ایاجی با نعمت بسیار و اسیر بیشمار از راه هرات برفت... در سنه تسع و ثمانین و ستمانه... در هرات از مردم صد نفر بیش نبود. در محلتی که صد کدخدای نامدار وطن داشتند دو تن و یا پنج تن بیش در آن محلت نبودند، و از غله و اقمشه در نهان خانه ها و جاها، چندان مانده بود که کسی را غایت و نهایت در تصور نیامدی، و چون شب در آمدی هیچ آفریده را زهره و دل آن نبود که به میان شهر گذر توانستی کرد. چه شهر از خرابی و دهشت چون وادی بود... یک سال هرات... از مردم خالی بود، و طرق اطراف ناایمن و منحرف و خلق متوطن در قلعه ها و حصارها و احوال عساکر خراسان بواسطه خلاف امیر نوروز در تزلزل... سال بعد، به دستور غازان، قوایی برای استقرار امنیت و آرایش به خراسان آمد و، اندک اندک، مردم ستواری هرات به مناطق

www.bakhtiaries.com خود بازگشتند و امنیت و آبادی آغاز گردید.»^۱

رابطه روحانیان با فتودالهای بزرگ

چنانکه گفتیم در دوران بعد از اسلام بعضی از روحانیان و قضات به تهیه ضیاع و عقار پرداختند و در صف مالکین درآمدند و برخی دیگر از خوان نعمت فتودالهای بزرگ و صدور و شهریاران متمتع می شدند. بطروشفسکی می نویسد: «از مکاتبات رشیدی پیداست که وی سواجب و مستعمریات خدمتگزاران و روحانیان و دیگر کسان راهم بطور کلی به جنس (گندم و جو و برنج) می پرداخته، و فقط بخش کوچکی را نقداً و یا به صورت البسه تأدیه می نموده است. قسمتی از هدایای کریمانه ای که رشیدالدین برای مرشد خویش، شیخ صفی الدین اردبیلی، شیخ معروف درویشان، ارسال داشت، عبارت بود از: ۱۵۰۰۰ جریب (۱۵۰۰۰ من تبریز) گندم، ۳۰۰ جریب برنج، ۴۰۰ من روغن گاو، ۸۰۰ من عسل، ۱۰۰۰ من شیره انگور...، سی شیشه گلاب، سی رأس گاونر و ۱۳۰ رأس گوسفند، ۱۹۰ غاز، ۶۰۰ ماکیان و... می بایست طبق تقسیم بندی که در ناسه مذکور است، اجناس فوق از اسلاک رشیدالدین، واقع در نقاط مختلف آذربایجان، تحویل شود. اضافه بر این اجناس، مقداری عنبر و مشک و عود و ده هزار دینار وجه نقد (جهت اخراجات) ارسال گشته بود.»^۲

در دوره غازان خان به قضات نیز اقطاعاتی داده شد، و شماره قضات زمیندار تا حدی فزونی گرفت، و در نتیجه این احوال «... اشتراك منافع قضات با ملاکان افزایش یافت. پیش از این، قضات، میان مردم عادی از یکطرف، و طبقه ممتاز و عمال کشوری و لشکری از طرف دیگر، طبقه متوسطی را تشکیل می دادند، و برای مردم عادی در حکم مراجع نسبتاً بیطرفی بودند که داوری نزد آنان می بردند؛ اما همینکه منافع قضات با طبقه زمیندار یکی شد، دیگر بیطرف ماندند.»^۳

متفکرین و صاحب نظران، مکرر در اشعار و آثار خود، نحوه مالکیت فتودالها و مظالم آنان را مورد انتقاد قرار داده اند: از جمله سنائی صاحب نظران و غزنوی خطاب به مالکین ستم پیشه، چنین می گوید:

خانه خریدی و ملک، باغ نهادی اساس	ملک به سال ربا، خانه به سود غله
فرش تو در زیر پا اطلس و شعر و نسیم	بیوه همسایه را دست شده آبله
در همه شب گرسنه، تو زخورشهای خوب	کرده شکم چهارسو چون شکم حائله
ناصر خسرو خطاب به مستجاوینی که مالک یتیمان را تصرف می کردند، چنین می گوید:	
گرگ و پلنگ گرسنه میش و بره برند	وینها ضیاع و ملک یتیمان همی برند
مسعود سعد سلمان و ملای روسی با نظری عارفانه به آرمندان روزگار چنین می گویند:	
آنکه بسیار یافت ناخشنود	وانکه اندک بود ناخرسند

۱. همان، ص ۸۴-۳۸۱ (به اختصار).

۲. مکاتبات (شیدی)، ص ۷۲-۲۶۵ (به نقل از، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پیشین،

ص ۱۹۴) (به اختصار). ۳. مالک و زادع در ایران، پیشین، ص ۲۰۱-۲۰۰.

این سرا و باغ تو زندان تست

ملک و مال تو بلای جان تست

[مولوی]

اوحدی سراغهای، شاعر آزاده ما، گاه و بیگاه، طبقات متنعم را مخاطب می‌ساخت و آنان را به رعایت اعتدال و انصاف دعوت می‌کرد:

بنگر که کیستی تو و مال که می‌بری

ای رنج ناکشیده که میراث می‌خوری

درویش را چو دست بگیری توانگری

... مردم به دستگاه، توانگر نمی‌شوند

با ایزدش معامله کن، گر مبصری

از قوت و خرقه هر چه زیادت بود ترا

در غل و غول باشی تا با زن و زری

زر غول مرد باشد و زن غل گردنش

مال رعیت از ستم و جور لشکری

... بی عدل ملک دیر نماند، نگاهدار

در، وچ او مرو چو ندانی شناوری

... دریای فتنه این هوس و آرزوی تست

دست از جهان بشوی که اینست گازی

این شست و شوی جبهه و دستار تا به کی

در فعل خویشتن تو اگر نیک بنگری

هرگز نباشدت بد دیگران نظر

ویل دورانت نیز در روزگار ما از اثر فساد انگیز ثروت و تنعم سخن می‌گوید: «... ثروت

ممکن است به جای آباد کردن خانه، بنیاد خانواده را براندازد... ثروت ممکن است به جای جستجوی

هنر، دچی قدمت باشد و به جای لطف، به دنبال خشونت پرود و تجمل را بر ذوق بگزیند...

اگر جیبها پر باشد، نه زاهد می‌توان بود و نه انقلابی. خشکه مقدس را با ترکیبات جیوه‌ای

نمی‌توان کشت، قاتل آن طلا و نقره است...»^۱ خواجه حافظ شیرازی نیز به تفاخر و خودنمایی

نودولتان به دیده نفرت می‌نگرد:

یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان

کاینهمه ناز، از غلام واسب واسترسی کنند

راجع به اقسام مالکیت در دوران بعد از اسلام، بین صاحب نظران،

وحدت نظر نیست: ب. ن. زاخودر، مورخ و محقق شوروی، طبقه بندی

تقسیمات مالکیت ارضی را در کشورهای تابع خلافت، به صورت زیر

اقسام مالکیت و

زمینداری در ایران

پیشنهاد کرده است:

۱. اراضی دولتی، ۲. اراضی متعلق به افراد سلاله‌های حاکمه یا حق تصرف شخصی،

که به نام «املاک سلطانی» خوانده می‌شده، ۳. اراضی متعلق به اماکن مقدسه اسلامی یا «وقف»،

۴. اراضی ملکی خصوصی که ملک طلق افراد بود و ایشان می‌توانستند آن را به ارث، به

بازماندگان بگذارند و یا بفروشند، ۵. اراضی متعلق به روستاییان آزاد، ۶. اراضی متعلق به جماعت

روستایی.»^۲

طبقه بندی مذکور مربوط به زمان داری در قرنهای دهم و یازدهم می‌باشد بنا به گفته

زاخودر، سه قسم نخستین از اقسام یاد شده در آن دوران در رأس قرار داشته و متداول تر بوده است.

۱. واه دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زده‌باخویی.

۲. تاریخ شرق در قرون وسطی، ص ۷۶-۷۵ (به نقل از) کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد

مغول، ص ۲۳، ص ۳-۴.

اراضی دولتی: اراضی دولتی یا دیوانی زمینهایی بود که در نتیجه فتح کشور به دست مسلمانان به ملکیت دولت اسلامی درآمد، معمولاً دولت این زمینها را یا به تصرف روستاییان می‌داده و از آنان خراج می‌گرفته است و یا بین فئودالها و متنفذین تقسیم می‌کرده است. در صورت نخستین، دولت بوسیله کارمندان اداری و مالی خود کشاورزان را استثمار می‌کرد و با اخذ بهره و مالیات اعم از نقدی و جنسی می‌توانسته موابج و مستمری و کمک خرج و عطایایی به وابستگان خود و طبقه حاکمه بدهد.

پس از غلبه مغول، بر اثر ضبط و مصادره اراضی زمینداران پیشین و قتل بخشی از ایشان، قسمت بسیار بزرگی از اراضی و املاک خصوصی به دست دولت جدید افتاد، و در ظرف چندسال، از راه اهداء و اعطا و فروش، و یا تصاحب مستقیم توسط تابعان و دست‌نشانندگان (واسالهای) دولت جدید، به دست اربابان و صاحبان تازه، یعنی سران نظامی مغول و ترک و کارمندان کشوری و مستوفیان محلی، که در خدمت خوانین مغول بوده‌اند، افتاد. بدین طریق، مساحت اراضی دیوان در زمان ایلخانان تقلیل یافت و در عوض، به حساب و زیان آن، مساحت اراضی ملکی خصوصی زیاد شد و زمینداری شخصی، اعم از شروط و غیر شروط، اندک اندک، بر بخش دیوانی فزونی و تفوق پیدا کرد.

به نظر زاخودر، در نتیجه رواج اقطاع در زمان سلجوقیان، وضع روستاییان بیش از پیش به بدی گرایید:

«برقراری اقطاع، در آسیای غربی، انعکاسی سخت در وضع روستاییان داشته. راست است که در دوره قبل، بهره‌کشی از روستاییان، بیرحمانه بود، ولی نباید فراموش کرد که چون بهره‌کشی، بیشتر از طریق دستگاه دولتی مجری می‌گردیده تا حدی ملایم‌تر بود و موازین فراوان حقوقی و دینی و عرفی و عادی، حدود بهره‌کشی را معین می‌کرده است، و تا اندازه‌ای، از خود کامگی بهره‌کشان ممانعت به عمل می‌آورده است.»^۱

یا کوبوسکی بر عکس، معتقد است از زمانی که زمینداری دیوانی آغاز شده، بهره‌کشی و استثمار فزونی گرفته است، و مأسور دیوانی از اینکه کشاورز را بکلی ورشکسته کند، بیمی به خود راه نمی‌داده است، جامع‌التواریخ رشیدالدین در تأیید این معنی، می‌گوید، مردم فاسد پول قرض می‌کردند و رشوه می‌دادند و «حاکمی ولایت می‌ستدند، و به‌ده روز از راه غارتگری تنعم سلکانه به کف می‌آوردند.»^۲

اراضی اینچو: کلمه «اینچو» پس از اینکه به ایران راه یافت معنی «خاص» پیدا کرد و به کلیه املاکی اطلاق گردید که متعلق به سلطان یا اعضای خاندان و توابع و خدمتگزاران او بود. به نظر پطروشفسکی، «اینگونه اراضی در دوران ساسانیان وجود داشته... و در دوران خلافت و دولتهایی که جانشین آن دستگاه شدند، تا پایان کار خوارزمشاهیان، تحت عنوان اراضی «خاص» و «خاصه» به وجود خود ادامه دادند. دیوان املاک، خاصه اعضای

۱. قادیخ مشرق در قرون وسطی، ص ۹۳ (به نقل از: همان ماخذ، ص ۱۰).

۲. نسخه خطی استانبول، ورق ۶۶۲ (به نقل از: همان ماخذ، ص ۱۱) (بناصرف).

خاندان شاهی، در دولت سامانیان نیز بر پا بوده است. نسوی می‌گوید که در سال ۶۲۴ هـ. (۱۲۲۷ م.) سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، ولایت اردبیل و بیلقان را ملک خاص خویش ساخت، و وزیر شرف‌الملک، که پیشکار املاک مزبور بوده، نامه‌ای به مضمون زیر، به سلطان نوشت: بنده کمترین، خاک پای سلطان را می‌بوسد و به عرض خداوندگاری می‌رساند که برای مطبخ و نانوائی و سرطوبله، از درآمد محصول بیلقان، هزار رأس «الغنم الحلال» و هزار مسکوک (مسکوک واحد وزن است) گندم و هزار مسکوک جوار سال داشت...^۱ نه تنها املاک بلکه افراد نیز گاه به صورت اینجو در می‌آمدند؛ به این معنی که مردم به حکم ناچاری و برای نجات از ظلم و تبعیض، گاه فرزندان خود را به اینجویی به ایلخان و زنان وی و شاهزادگان می‌دادند، و در پناه حمایت آنان، کارها و حرفهای حق و ناحق خود را به کرسی می‌نشانند. رشیدالدین در صفحه ۶۳۵ جامع‌التواریخ، این معنی را بیان می‌کند. دادن ملک به اشخاص مورد نظر حتی در عهد غازان خان ادامه یافت و او نیز هر کس را می‌خواست مورد عنایت خاص خود قرار دهد به «سیورغامیشی» دهی را به او می‌بخشید. اراضی اینجو در اعضای خانواده‌های ایلخان قابل توارث بود و ممکن بود در معرض معامله قرار گیرد یا وقف امور خیریه گردد و از امتیازات اراضی اینجو، معافیت یا مصونیت از هر نوع عوارض بود.

اراضی خالصه: امروز اراضی خالصه به اراضی دولتی اطلاق می‌شود، ولی بطوری که مینورسکی در حواشی تذکرة الملوك متذکر شده، در عهد صفویه اراضی «خالصه» یا «خاصه» به اراضی سلطانی می‌گفتند، و از جهاتی جزو اراضی اینجو به حساب می‌آمد. به نظر بطروشفسکی: دیوان خالصات ناظر و مدیر اراضی بایر و غیرمسکونی بوده که بر اثر غلبه فاتحان، و تزییقات ایشان، مخروبه گشته و قبلاً به دولت و اینجو و مالکان خصوصی تعلق داشته.

اراضی وقفی: این نوع اراضی در نخستین قرنهای بعد از اسلام، بوسیله ابوحنیفه و امام شافعی از نظر فقهی و شرعی، بنیانگذاری شد. طبق فقه اسلامی، هر کس می‌تواند هر چیز و بویژه عقار (اسوال غیر منقول) خود را به موجب وصیتنامه وقف کند؛ نظیر باغها، دکا کین، بازارها، نهرها و غیره. چنین ملکی «ملک الله» است، و از درآمد آن، معمولاً مؤسسات مذهبی و خیریه و اشخاص و خانواده‌هایی که وقف به سود آنها صورت گرفته استفاده می‌کنند. چنین مالی قابل فروش و رهن و اهدا و انتقال نیست... موقوفات از معافیت مالیاتی برخوردار بودند و چیزی به دیوان نمی‌پرداختند، و حق وصول همه حقوق دیوانی به متولیان موقوفه منتقل می‌شده. درآمد متولیان موقوفات تنها از راه بهره‌برداری از اراضی و بهره‌کشی از روستاییان تأمین نمی‌شده بلکه از قنوات، نهرها، بازارها، گرسابه‌ها، و آسیابها و دیگر منابع عایدی که به اجاره داده می‌شده، بهره می‌گرفتند.

اراضی ملکی: غیر از انواع مالکیتی که از آن سخن گفتیم، عده‌ای از مالکیت بلا شرط اسوال غیر منقول برخوردار بودند. مالکیتی که آزادانه ارتاباً به اخلاف منتقل می‌شده و قابل فروش و انتقال به غیر بوده و با خدمت دولتی ملازمه نداشته. این نوع اراضی ممکن

۱. نسوی، متن عربی، ص ۱۶۹ (به نقل از: همان مأخذ، ص ۱۶۴).

بود در اختیار روستاییان و فتودالهای بزرگ و کوچک قرار گیرد. بخش اعظم املاک وسیع پدرالدین، از اشخاص خریداری شده بود، چنانکه به حاکم بصره می‌نویسد: «املاک ما که به مال خاص خود خریده‌ایم، در شموله و ... واقع است.»^۱

ظاهراً قیمت املاک پس از حمله مغول، در اثر آشفته‌گی اوضاع و رواج قانون جنگل، به سرعت تنزل کرد. و چون هیچ ضابطه و قانونی جز «زور» حکومت نمی‌کرد، مردم چنانکه باید، به املاک خود دلبستگی نداشتند. با این حال، اراضی ملکی، قابل خرید و فروش و اهدا به غیر بود و پس از مرگ مالک، به بازماندگان او منتقل می‌گردید. املاک شخصی از نظر مالیاتی از تسهیلاتی برخوردار بودند. به جای خراج، عشر یا ده یک می‌پرداختند، به نظر پطروشفسکی، «کمی مالیات املاک شخصی و اخذ ده یک محصول، تسهیلی بود برای ارباب و صاحب ملک نه روستایی...»

به حکایت منابع مربوط به دوره مغول، اختلافات ملکی در دوره استیلای آنان و قرون بعد، بسیار بوده، و در غالب موارد، حق با کسی بوده که زور و قدرت بیشتری داشته است.

اراضی اقطاع: تفاوت اساسی بین اراضی دیوانی و اهدای مشروط زمین ... یعنی اقطاع و نظایر آن، عبارت از این بود که در مورد اول، دولت همچون مالک منحصر به فرد اراضی مزبور ظاهر می‌شده، و مستقیماً از طریق دستگاه مالی خویش، از متصرفان اراضی، یعنی روستاییان، بهره‌کشی می‌نمود؛ و در مورد دوم، حق اخذ بهره و بالتجربه بهره‌کشی از روستاییان و بعدها حق اداره اراضی را هم به زمین‌دار مقطع منتقل می‌کرده، و ضمناً مالیات در مورد اخیر، به صورت بهره در می‌آمده است.

اهدای مشروط زمین از دوره بنی‌امیه متداول شد... یک نوع از اقطاعها، یعنی «اقطاع تملیک»، متضمن اهدای زمین و دیگر انواع آن، مانند «اقطاع اجاره» و «اقطاع استقلال» و غیره فقط به معنی تفویض حق استفاده از بخشی از عواید اراضی دولتی و بازارها و غیره بوده، در مدتی بسیار کوتاه... راجع به ماهیت اقطاع و چگونگی سیر آن در طول تاریخ، بین محققان اختلاف است. نویسنده این سطور (پطروشفسکی) در تألیفات خویش، به استناد قطعه‌ای از میاستنامه نظام‌الملک در باره اقطاع، حدس زده بود که در زمان سلجوقیان، متصرف «اقطاع» فقط حق وصول بهره را از رعایا داشته نه حق اداره و حکومت بر آنان را؛ و فقط در زمان تسلط مغول «اقطاع» به صورت واقعی مالکیت مشروط و موروثی زمین درآمده. ولی اکنون ما با آ. یو. یا کوبوسکی، و زاخودر - دایر براینکه در قرن پنجم هجری، اقطاع اگر نظراً به صورت «فیف» لشکریان (تیول لشکری) در نیامده بوده، عملاً چنین بوده - هم عقیده شده‌ایم. در قرن پنجم هجری، اقطاع بر دیگر اقسام زمینداری تفوق داشت، اما رواج اقطاع و گرایش آن به سوی موروثی شدن، در قرن چهارم هجری نیز سابقه دارد. بارتولد می‌نویسد: یک ناحیه از قهستان را خاندان سیمجوریان در طول مدت چهار نسل به رسم اقطاع متصرف بودند. رسم اقطاع در قرن پنجم و ششم هجری، بیش از پیش معمول شد؛ چنانکه ملک‌شاه

به لشکریان خود، که نامشان در دفتر ضبط بود، زمینهایی به رسم اقطاع داده بود. به نظر پطروشفسکی: دوره‌ای که از قرن هفتم هجری آغاز، و به قرن نهم پایان می‌یابد، عهد ختام تکامل اساس اقطاع و سلسله مراتب فئودالی - نه تنها در ایران بلکه در دیگر کشورهای خاور- نزدیک و میانه- بوده است. قلمرو ملوک کُرت در هرات، نمونه‌ای از سلسله مراتب فئودالی بزرگان اسکان یافته می‌باشد.

ادرار: در قرنهای هفتم و هشتم، گاه به بزرگان لشکری و کشوری، مخصوصاً به روحانیان، ملکی بطور مشروط به نام: «ادرار» - و «مقاصه» داده می‌شد. دستورالکاتب از دو نوع اهدای مشروط زمین، یعنی اددار و مقاصه سخن گفته آن را چنین تعریف می‌کند: «ادرار وجهی است که پادشاهان در حق کسی از مستحقان انعام فرمایند، و بعد از دیر، بر اولاد و احفاد او ابدی مقرر و مسلم دارند، و مقاصه آنست که در عوض آن، وجه موضعی دیوانی به تعلیک ابدی، بر صاحب او و بر اولاد و احفاد او، نسلاً بعد نسل، مسلم دارند.»^۱

سیورغال: سیورغال در حقیقت، «صورت متکاملی از مالکیت مشروط زمین بود و نه تنها حق معافیت مالیاتی بلکه مصونیت اداری و قضایی نیز منضم آن گشته بود... اهمیت تاریخی مصونیت، اعم از مالیاتی و یا اداری و قضایی، بیشتر در ایجاد شرایطی بوده که در آن روستایی بطور کامل تری مطیع و تابع مالک فئودال می‌گردیده. در سیورغال، کشاورزان مفید و وابسته به زمین بودند، و کاملاً تحت فرمان فئودال قرار داشتند، و حتی در امور شخصی نظیر ازدواج و عروسی، ناچار بودند نظر فئودال را جلب کنند سیورغال از اواسط قرن هشتم هجری (عهد جلایریان) در ایران معمول شده است.

به نظر پطروشفسکی، در سراسر عصر حکمفرمایی فئودالیسم در ایران، اراضی همه اقسام املاک فئودالی، اعم از دیوانی و وقفی و اقطاع و «ملک» مجموعه‌هایی بودند از بسیاری قطعات کوچک زمین که توسط روستاییان وابسته به فئودالها با شرایط گوناگون زراعت می‌شده... در ایران از قرن چهارم هجری تا قرن نهم، فئودالهای بزرگ شدیداً به جماعات آزاد روستایی و املاک روستاییان آزاد و خرده‌مالکین هجوم برده ایشان را تحت فشار قرار داده بودند... ولی فئودالها پس از غصب اراضی روستاییان، به هیچ وجه، در اندیشه زراعت کلان اربابی، که متکی به بیغار باشد، نبودند بلکه زمینهای خود را به قطعات کوچک تقسیم کرده با شرایط کمابیش سختی، به روستاییانی که خود مالکان دیروزی آن اراضی بودند و یا بر اثر غصب اراضی خویش توسط سایر فئودالها، از نقاط دیگر آمده بودند، به مزارعه اجاره می‌دادند؛ در حالی که در ارمنستان، فئودالها از راه زراعت کلان فئودالی زندگی می‌کردند، و یکی از آنها در حدود سال ۱۰۴۹ میلادی، ۸۰۰ خیش، که به هریک شش گاو نر بسته بودند، به صحرا می‌فرستاد و چنین زراعتی به بیغار متکی بود. فئودالهای ایران در بیشتر موارد، با خدم و حشم و کارکنان خانه، که اکثراً از بندگان بودند، در شهرها می‌زیستند، و سران زمامدار بلاد را تشکیل می‌دادند. به قول پطروشفسکی، فئودالها انگیزه‌ای برای دهن نشینی نداشتند،

زیرا سازمان دهنده تولیدات کشاورزی نبودند و نقش اقتصادی ایشان به‌اخذ سهمی از محصول (غالباً به‌جنس) از روستاییان محدود و منحصر بود، و علی‌الرسم، روستاییان بهره‌فئودالی را به‌صورت غله، شراب، میوه، و ابریشم خام به‌مقر ایشان برده تحویل می‌دادند.

بهره‌کشی فئودالی به‌صورت شرعی (مزارعه) صورت می‌گرفته. شیوه مزارعه بیشتر به‌حال فئودال و کمتر برای تولیدکننده، مفید بوده است. تا پایان قرن پنجم هجری، میزان بهره‌کشی فئودالی دائماً به‌سوی افزایش می‌رفته، شیوه مزارعه، امکان توسعه تولیدات را به‌روستایی نمی‌داده با وجود شیوه مزبور، مالک زمین گاهی حتی در فقر روستایی ذینفع بوده، به‌این معنی که هر قدر کشاورز بینواتر می‌بوده، مالک می‌توانسته شرایط سخت‌تر و اسارت‌آمیزتری را به‌وی تحمیل کند... پرداخت ساعده از طرف مالک به‌زارع برای تهیه اسباب و وسایل زراعت، چون با رباخواری توأم می‌گردیده، اسارت و ائتیاد روستایی را شدیدتر می‌ساخته... مراتع و چراگاهها با اینکه به‌مالکان اراضی و یا دیوان تعلق داشته علی‌الرسم، مورد استفاده عموم روستاییان بوده است... یک خانوار منفرد روستایی بسیار فقیرتر و ناتوانتر از آن بوده که خیش سنگین و یا سبک، و گاوان نر را برای کشیدن آن خریداری کرده کارهای ضروری آبیاری را انجام دهد... و صاف (مورخ) خبر می‌دهد که در املاک شخصی غازان‌خان، برای خرید هر خیش و گاوهای ضروری آن، ۱۸۴ دینار تخصیص داده شده بود. بدین سبب، در ایران، غالباً چند خانواده روستایی متحد شده یکجا خیش و گاو و تخم برای سزوع ائتیاع می‌کردند، و با هم مساحت معینی را کشت می‌کردند که «جفت» یا «فدان» نامیده می‌شد. بطروشفسکی معتقد است که جمیع روستاییان از لحاظ شرایط اقتصادی و اجتماعی یکسان نبودند، بلکه طبقه کشاورزان خود به‌چند قشر و گروه تقسیم می‌شدند. معمولاً سران روستا را روستاییان سرفهی تشکیل می‌دادند که به‌صورت خرده‌مالک از راه فروش محصولات خود در شهر، و فروش کالاهای شهری در ده، و گاه در سایه رباخواری، مایه‌دار شده بودند. اینکه ناصرخسرو در سعادت‌نامه می‌گوید:

سبک، گوی از ملایک در ریاید

کسی را پایه دهقان نباشد

اگر دهقان چنان باشد که باید

اگر جوای قحط نان نباشد

منظورش سران ثروتمند روستایی است.

روستاییان آزاد، عضو جماعت نیز خرده‌مالکانی بودند که از روزگار قدیم در زمینی کشت‌و‌زرع می‌کردند. این گروه و گروه نخستین، به‌مراتب، وضع زندگی‌شان از روستاییان بینوا و سزارعه‌گر بهتر بود؛ چه قشر اخیر، که قسمت اعظم بزرگان را تشکیل می‌دادند، زمین را بلاواسطه از دیوان و یا فئودالها می‌گرفتند و در حقیقت، در زمین آباء و اجدادی خود زراعت نمی‌کردند. به‌هیچ‌سنت و رسم دیرینی متکی نبودند، و ناچار بودند به‌تمام شرایطی که مالک پیشنهاد می‌کند گردن نهند، و بار سنگین مالیات را تحمل کنند. حمدالله‌مستوفی ضمن سخن از بلوک صمگان در اردشیرخوره فارس، می‌گوید که «مردم آنجا مسکین و سزارع باشند».

مفهوم مسکنت در آن زمان، با سزرعه و سزارع منفرد ارتباط ناگسستگی داشت. بدبختترین و محرومترین سزارعان کسانی بودند که غیر از زمین و بذر و آب، ناچار بودند که «گاو کاری» نیز از او بگیرند، و بدینسان، ناگزیر بودند که سهم کلان تری از محصول خود را به ارباب بدهند.

غیر از قشرها و گروههایی که از آنان سخن گفتیم، آخرین گروه، بندگان بودند که در زمین مستقر شده بودند و وابسته به یک محل یا منطقه ای بودند. اینها بیشتر، سیرانی بودند که لشکریان، به هنگام جنگ، گرفته و آورده بودند.

نخست، اعراب و بعدها، سلجوقیان و ترکان عثمانی دائماً، به بهانه «دین» و جهاد علیه کفار، به مالک مجاور دستبرد می زدند، مردم آزاد و بیگناه را به نام اسیر می گرفتند و به صورت غلام و کنیز به این و آن می فروختند. پس از نخستین فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان، به گفته عاشق پاشا زاده، مورخ ترک، آنقدر اسیر گرفتند که از ساکنان روسی و آناتولی هیچکس بی بنده نماند... همچنین در پایان قرن هشتم هجری، پس از هجوم بزرگ تیمور به هندوستان، خطه خراسان چنان از - غلامان هندو، اشباع شده بود که به قول دولتشاه، «خراسان از اسیران و بردگان هند، هندوستانی گشت.»^۱ از کار بندگان در پیشه ها و کشاورزی استفاده می شد. در شخم زمین، باغبانی، و امور آبیاری نیروی بنده، نیروی رایگان بوده. نه تنها زمینداران و مالکان بزرگ بلکه سران ده نیز بندگان داشتند، و از ایشان در شخم و شبانی داسها و کارهای باغبانی و غیره، همچون نیروی کار رایگان استفاده می کردند.

چنانکه دیدیم، اکثریت کشاورزان ایران را کسانی تشکیل می دادند که از کلیه حقوق اجتماعی و اقتصادی بی نصیب بودند تا جایی که غازان خان با صراحت تمام می گوید: «کلوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم اعتبار بود و رعایارانہ. و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی یافت که رعیت.»^۲

راجع به وضع پیچیده مالکیت و زمینداری در دوران بعد از اسلام محققان و صاحب نظران نظریات کمابیش مشابهی اظهار کرده اند که ذکر پاره ای از آنها، برای تجهیز ذهن خوانندگان، بیفایده نیست.

طبقه دهقانان یا اشراف زمیندار، از دیرباز، در ایران و مالک تابع طبقه دهقان: «و به هر جایی دهی، دهقان را فرسود، این شهر و دیه را آبادانی از تو خواهیم، و رعیت را بفرسود که فرمان او کنید.»^۳ هر چند در ایران، در اثر اتحاد قدرت پادشاهی با روحانیان متنفذ، از قدرت دهقانان کاسته شد، ولی در هر حال، این طبقه در بین مردم نفوذ

۱. ص ۳۲۴ (به نقل از همان مأخذ، ص ۱۴۵).

۲. جامع التواریخ، ردی ۶۳۸ (به نقل از همان مأخذ)؛ از: «اسام مالکیت...» اینجا تلخیص است از:

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پیشین، ج ۲، ص ۳ تا ۱۵۳.

۳. ترجمه تاریخ طبری (نسخه مربوط به ایران)، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، ص ۲۳.

داشتند. بارتولد می‌نویسد: «کلمه دهقان بطور یکسان، به زمینداران عادی و شاهزادگان صاحب زمین و فرمانروا اطلاق می‌شده. ظاهراً اشرافی که پول و سرمایه داشتند، یعنی بازرگانان، مقام خاصی داشتند. اینان در نتیجه تجارت کاروانی با چین و دیگر کشورها، ثروتهای کلانی کسب کرده بودند. طبری در داستان تبعید سغدیان، نام این بازرگانان را در ردیف «شاهان» و امیران می‌برد. از گفته‌های نرشخی در باره بازرگانان بخارا چنین بر می‌آید که تجار مزبور صاحب اسلک غیر منقول وسیع بوده، در کوشکها می‌زیستند و از لحاظ موقع و منزلت، چندان تفاوتی با دهقانان نداشتند.»^۱

ریچاردن فرای می‌نویسد: «تحقیق و تعیین این نکته، که چه عده‌ای از دهگانان از نسلهای پیش از اسلام، و چه عده‌ای از نسل عرب، و چه عده‌ای نودولت بوده‌اند، خالی از فایده نیست. در دوره سلاجقه، در یکی از شهرهای خراسان بیش از نیمی از چهل‌واندی خاندان ملک مهم از نسل عرب بودند، سه خاندان نسبت خود را به ساسانیان می‌رسانید، و بقیه از کارداران بزرگ دستگاه دولت بودند، و احياناً یک تن بازرگان در میان آنان وجود داشت. شاید نسبت تعداد کارداران دولت و بازرگانان، در میان خاندانهای بزرگ، بخارا بیش از این بوده است، اما نسبت اعراب و عناصر ایرانی باید همان باشد که در شهر بیهق بوده است.»^۲

اقطاع: ریچاردن فرای در باب مفهوم و استعمال لفظ اقطاع، چنین می‌نویسد: «... این لفظ در اصل به معنی قطعه مالکی بود که به دیگری داده می‌شد تا آن را در مقابل خراجی، خدمتی، یا شرایط دیگری اداره کند. شرایطی که اسلک تحت آن شرایط به اجاره داده می‌شده، بطور معنایی تغییر می‌یافت. و اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم، جزء کوچک زمین اقطاع محسوب نمی‌گردید. بدیهی است که اقطاع در این معنی وسیع، از صدر اسلام وجود داشت... رسم اجاره دادن یا به مقاطعه دادن اسلک برای بهره‌برداری از آن در مقابل پرداخت خراج و تحت شرایط دیگر، در دوره عباسیان وجود داشت. بطور کلی، در دوره خلفای اولیه عباسی، کارداران لشکری و کشوری، هر دو، حقوق خود را به پول نقد دریافت می‌کردند؛ گرچه پرداخت حقوق به صورت برده، محصول، و حتی زمین و ملک نیز ناشناخته نبود.

در دوره آل بویه، جمع مناصب نظامی و غیر نظامی در موارد فراوان در یک شخص، و تخصیص اقطاعی به وی به جای حقوق خدمات نظامی گذشته و آینده‌اش، تغییراتی در معنی کلیه اقطاع به وجود آورد، و این معنی در دوره سلجوقیان بسط یافت. غالباً کسی که اقطاع به وی تخصیص یافته بود، خود در آن ملک زندگی نمی‌کرد، بلکه نماینده‌ای از جانب خویش می‌فرستاد تا در آمد ملک را از رعایا و کشاورزان بگیرد؛ و این درآمدها حقوق خدمات گذشته و آینده او به دولت محسوب می‌گردید. بتدریج، در دوره آخرین سلاطین سلجوقی، صاحب اقطاع همه وظایف حکومت را در ملک خویش اعمال می‌کرد. بدیهی است این عمل به سلطه حکومت

۱. ترکستان نامه، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۰۴-۴۰۳ (به اختصار).

۲. بخارا، پیشین، ص ۱۰۸ (به اختصار).

مرکزی لطمه می‌زد، اما این موضوع مورد نظر ما نیست. آیا این رسم که عموماً آن را به تیولداری توصیف می‌کنند،... در اواخر عصر ساسانیان، بسط و توسعه یافته بود؟... این رسم در دوره ساسانیان اگر هم بر فرض به عمل درآمده باشد، دست کم نضعی نداشت.»^۱

چنانکه می‌دانیم، اقطاع در دوره سلجوقیان پیش از پیش پایه گرفت. نظام الملک چون به قدرت مرکزی علاقه داشت، روش اقطاع را نمی‌پسندید و می‌گفت، برای حفظ نیروی دولت، باید به خدمتگزاران صدیق بجای زمین، سالی سه یا چهار بار مواجب داد؛ چه بهتر که شاه به دست خود، به آنها پول و مواجب بدهد... چه آن اولیتر که پادشاه از دست خویش دست در دامن ایشان کند که از آن سهری و اتحادی در دل ایشان افتد، و در هنگام خدمت و کارزار، سخت کوش تر باشند و ایستادگی کنند. و ترتیب پادشاهان قدیم چنان بوده است که اقطاع ندادندی و هر کسی را براندازه ایشان در سالی چهار بار مواجب ایشان از خزانه نقد بدادندی، و ایشان پیوسته با برگ و نوا بودندی و به هر سهم در وقت، دوهزار سوار بر نشستندی و روی بدان سهم آوردندی، و عمال مال جمع همی کردندی و به خزانه پادشاه رسانیدی، و از خزانه بر اینگونه هر سه ماه یک بار، همی دادندی، و این را «بیستگانی» خواندندی، و این رسم و ترتیب همچنان در خاندان محمود مانده است.»^۲

خالصه: «زمینهای خالصه بیشتر به زمینهایی گفته می‌شود که به دولت و سلطان تعلق دارد، و ریشه این نوع زمینداری در ایران، به دوره پیش از اسلام مربوط است. در اولین فتوحات مسلمین، املاک خانواده سلطنت، و املاکی که مالک آن گریخته و یادر جنگ کشته شده بود، به خلیفه اختصاص پیدا می‌کرد، و عنوان «صوافی» یا «صوافی امام» به خود می‌گرفت. این صوافی بعدها، مخصوصاً از عهد بنی‌ادیبه و پس از آن، سلک شخصی خلیفه یا اقطاع نزدیکان و خویشان آنها شد، و این سنت ادامه یافت. قبل از صفویه، یعنی در دوره مغول و تاتار، اینگونه املاک خاصه، که از راه غصب و مصادره و استصفا و انتقال و تصرف عدوانی حکام و سلاطین و ارباب قدرت حاصل می‌شده است (مثلاً املاک نازخاتونی)، بوسیله متصدیان مخصوص ضبط و اداره می‌شده است، و عنوان انجو یا اینجو داشته است. کار ضبط و اداره این املاک بر عهده وزیر اصفهان بود و مستوفیان و کارکنان این دستگاه، چنانکه از تذکره الملوك بر می‌آید، به رعایت و تکثیر منافع دولت موظف بودند در باب املاک خالصه، مانند املاک وقف عمل می‌کردند، و عواید خالصه اختصاص به مخارج سلطان داشت. گاه قسمتی از این املاک نیز، چنانکه شاردن می‌گوید، به نوکران خاص و مقربان و نزدیکان شاه بعنوان تیول واگذار می‌شده است. بعدها نادر شاه مقدار این املاک خالصه را از راه مصادره، غصب و انتقال مایملک مخالفان و مقصران و تصرف و ضبط املاک وقف و حبس، افزایش داد. علیشاه چون قسمتی از این املاک خالصه نادری را به صاحبان سابقش بازگردانید، به عنوان عادل و عادلشاه موسوم شد.

سلاطین قاجار نیز از راه مصادره و غصب و تصرف عدوانی املاک مخالفان و مدعیان خود، بر میزان خالصجات افزودند، و وزیری به نام وزیر خالصجات برگزیدند. مقارن ظهور

مشروطیت، عمده خالصجات ایران غیر از «رقبات نادری»، شامل املاک «محمدشاهی» و خالصه‌های «ناصری» بود. دولت از خالصجات تیولی انتظار داشت که سرباز بنبیجه به دولت بدهند. وصول حقوق دولتی از این املاک یکی از مشکلات تاریخی مالیاتی ایران به‌شمار می‌آمده است، و گاه دولتها پیشنهاد فروش املاک خالصه را تنها راه حل این مشکل می‌دانستند. در شهریورماه ۲۰، به‌فرمان شاهنشاه، این املاک به‌دولت واگذار شد و عنوان «املاک واگذاری» یافت، و عاقبت بعد از شهریور ۲۰، اداره املاک اختصاصی و املاک واگذاری برای حل و فصل قسمتی از این مشکلات به‌وجود آمد، و بانک کشاورزی نظارت در امر تقسیم املاک خالصه را به‌عهده گرفت.^۱

سیورغال: «سیورغال معافیتی بود دائم و سوروث و با آن، ناحیه مشمول معافی در قلمرو حکومت نوعی خودمختاری حاصل می‌کرد... مضار سیورغال را که شاه با استبداد و اختیار نامحدود تفویض می‌کرد، مقامات مسؤول به‌خوبی درک می‌کردند، ولی در این کار آن اندازه سود بود که درمانی برای این درد یافته نمی‌شد. به‌قرار اطلاع، در زمان سلطان یعقوب آق‌قویونلو، کوشش اندکی برای موقوف‌الاجرا ساختن سیورغال اصفهان و شیراز به‌عمل آمد، اما سرانجامی نامطلوب یافت. هنوز مشکل است که وجه اختلاف سیورغال و دیگر اقسام معافیتها را، که به‌نام «معافی» و «سلسمی» مشهورند، بیان کرد. اصطلاح املاک، که ظاهراً اشاره به‌قطعه زمینی است که در اختیار قبیلۀ بخصوصی باشد، اما واگذاری تیول که سابقاً «اقطاع» نامیده می‌شد، بسیار رایجتر بود. تیول برای مدت محدودی تفویض می‌شد و بر دو قسم بود. یا ضمیمه استیازات شغل‌محینی بود، که در اینصورت بمجرد عزل یا انتقال، به‌دیگری تفویض می‌گشت و پادشاه آن را از طرف دیوان، مدام‌العمر، به‌یک نفر واگذار می‌کرد... روابط بین تیولدار و ساکنان تیول روشن نیست. در زمان سلجوقیان و ایلخانان مغول، قاعده بر این جاری بود که تیولدار فقط حق جمع‌آوری مالیات خزانه شاه را داشت، بی‌آنکه تصرفی در حقوق مردم ساکن محل تیول روا دارد. در سیاست‌نامه، بطور مؤکد آمده است: «مقطعان که اقطاع دارند، باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق، که به‌دیشان حواله کرده‌اند، از ایشان بستانند به‌وجهی نیکو؛ و چون آن بستند، رعایا به‌تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند.»^۲

فرمان مشهور غازان‌خان، مورخ ۷۰۳ مطابق با ۱۳۰۳ م. در مورد تیول نظامی، مقرر می‌دارد که اقطاعداران نباید بگویند که رعایای آن امکان به‌موجب اقطاع به‌من داده شده‌اند. آنها که امیر نیستند، و لشکریان را بر رعایا زیادت از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مراتع معهوده باعث گردند و مال و متوجهات دیوانی را برآستی از ایشان بستانند... به‌علاوه مردم چریک نیز نباید زیادت از آنچه به‌دقتر قانون در آمده و مفصل نوشته شده از رعایا چیزی بستانند؛ رعیت را که به‌چریک نداده‌ایم... چنین نظراتی در باب تیولداران تا زمان انقلاب مشروطیت ایران ادامه یافت، و در این زمان، تیول بکلی منسوخ و ملغی گشت. اما بر ما معلوم است که تیولداران متنفذ و نیرومند همیشه برای زیر پا گذاشتن سمیزات و